

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خداوند دعایی را که خالصانه باشد، نمی‌تواند قبول نکند. حتماً قبول می‌کند. دلیل آن هم این است که می‌گوییم: خدایا، خودت به دل ما انداختی که چنین دعایی داشته باشیم. وقتی با خلوص نیت کار کردیم و دعا کردیم، آن حالت، آن دعا را خدا به دل ما انداخته، بنابراین وقتی خود خداوند یک حال دعایی می‌دهد، می‌گوید: خدایا، روزی من را وسیع گردان؛ خودش می‌خواهد وسیع کند. به بشر می‌گوید: اینکار را بکن. نه اینکه می‌خواهد به بشر بگوید: تقاضا بکن. نمونه‌ی آن را هم اول خدا به ما مدل داده.... دعایی که خود خداوند القاء کند، آن دعا حتماً قبول می‌شود.... یکی از مواردی که می‌گویند دعا مستجاب نمی‌شود، البته آن دعایی که باید مستجاب بشود به خاطر نمی‌آید، آنوقتی است که در یک زمینه امر خدا را اجرا نکرده باشید و بعد لااقل در همان زمینه دعا کنید. مثال می‌زنم: خدا امر کرده که وقتی تجارت می‌کنید، در کاری شرکت می‌کنید، به نحوی که تعهداتی دارید، هر کدام از شما، بنویسید. اگر کسی ننویسد بعد طرف مال شرکت را بردارد و بر باد برود، شما هر چه دعا کنید، اثری ندارد. یعنی دعا واقعاً باعث شرمندگی است. خدا می‌گوید: من به تو گفتم چکار کن، نکردی، حالا تو از من می‌خواهی؟

خداوند بارها آیات مفصلی گفته، مثلاً: *كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ* (سوره اعراف، آیه ۳۱) بخورید، بیاشامید ولی به اندازه‌ی احتیاج، زیاده‌روی نکنید. خداوند زیاده‌روی کنندگان و مسرفین را دوست ندارد. در جاهای دیگر هم فراوان می‌گوید. کسی که اسراف می‌کند، دشمن خداست... حالا شما اسراف کنید و در خرج ولنگ و باز باشید، بعد که وضع زندگی شما مختل شد، آنوقت دعا کنید. خدا می‌گوید: من قبلاً گفته بودم که اسراف نکن، *إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ*، تو کردی، حالا از من چه می‌خواهی؟ تو به حرف من عمل نکردی، حالا من به حرف تو گوش کنم؟ به همین دلیل همه‌ی احکام را به هر نحوی هست باید اجرا کرد. ان شاء الله خداوند به ما یک عقل الهی بدهد و یک گوش شنوا. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه

۱۳۹۱/۳/۱۷)

دعا خواستن از بندگان خدا مطلوب است. به این دلیل که خود دعا را هم خدا گفته. می‌گوید:

ای دعا از تو اجابت هم ز تو ایمنی از تو مهابت هم ز تو

دعا به زبان نیست. اگر جلوی من یک دعای ژاپنی بگذارند، من هیچ معنی‌اش را نمی‌فهمم. اگر به حروف فارسی هم بنویسند که من بتوانم بخوانم، باز هم هیچی نمی‌فهمم. همانطور هم یک خارجی که

می‌آید، نمی‌تواند فارسی بفهمد. اگر خود دعا به این معنایی که ما می‌گوییم و امروزه متداول است، مثل کتاب *زادالمعاد* و یا *مفاتیح‌الجنان* و خیلی از اینها هست؛ اگر خواندن اینها کافی بود، آن کسی که اینها را نوشته و کسی که چاپ کرده و هزاران هزار نفر می‌خوانند، پس هیچ ناراحتی در جهان نباید باشد. مثلاً خیلی‌ها (درویش‌ها، به‌ندرت) می‌گویند برای روزی یک ذکری به ما بدهید. ذکر یعنی چه؟ ذکر یعنی یاد خدا. منتها یاد خدا چندان آسان نیست. ما به درگاه خداوند که دسترسی نداریم. به‌قول جامی:

چون میسر نیست بر من کام او عشق‌بازی می‌کنم با نام او

این در واقع مشغولیت است و گرنه اصل دعا، آن معنایی است که در این جملات نهفته شده و آن معنا به زبان نیست، باید از دل برخیزد. یعنی مثلاً وقتی می‌گوییم: *إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ* (سوره فاتحه، آیه ۶) واقعاً دلمان می‌خواهد که خداوند راه صحیح را به ما نشان بدهد. اگر در آن لحظه‌ای که این حالت برای ما هست، که می‌فهمیم عقل ما هیچ کار نمی‌کند، یعنی کار کرده ولی به نتیجه نرسیده و چند راه جلویش است و نمی‌تواند تشخیص بدهد که کدامیک از این راه‌ها بهتر است، آنوقت متذکر می‌شود: خدایا، راه خوب را به من نشان بده و می‌گوید: *إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ*. این دعا چون قبلاً به درگاه خدا رسیده، یعنی خداوند خودش این حالت را داده، در آن صورت مستجاب می‌شود.... دعایی که خود خدا بدهد، ردخور ندارد. از همین حیث، می‌گویند: دعاهایی که در قرآن آمده، اینطور است. همینطور بسیاری از *قُلْ أَعُوذُ* که ما به‌صورت مدوّن در قرآن دیدیم، مربوط است به اینکه فهمید که پناهگاهی جز خداوند ندارد و فهمید که هر چه می‌خواهد، باید از او بخواهد.... این است که ما در هر دعایی، اگر از خدا آن حالتی پیدا شد که واقعاً از صمیم قلب از او خواستیم و احساس کردیم که این حالت و این دعا را خدا به دل ما وارد کرده، آن دعا یقیناً قبول است. به همین جهت خیلی اشخاص که فکر می‌کنند که ممکن است برای خودشان چنین حالتی دست ندهد، از برادر مؤمنشان خواهش می‌کنند: تو برای من دعا کن. برای اینکه تو وقتی دعا کنی، دعایت خالص است، برای خودت نیست. این است که از دیگری دعا خواستن، خوب است، ممدوح است. منتها بهتر این است که قبلاً خود انسان این حالت دعا را داشته باشد تا اثر کند. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح پنج‌شنبه ۱۳۹۱/۳/۱۸)

طبیعت اصلی بشر از بسط است نه از قبض. برای اینکه هم فلاسفه می‌گویند هم این آیه‌ی قرآن است که *يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْ بِهِ* (سوره انشقاق، آیه ۶) ای انسان تو با زحمت (مثل اینکه از

روی سنگ‌ریزه رد می‌شوی) به سوی خدا می‌روی، پس بعداً او را ملاقات می‌کنی. *يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ* یعنی مؤمن و غیرمؤمن همه این نصیب را دارند، این نصیب فطرت آنها است. بنابراین، این حالت بسط و حرکت، جزء کار همیشگی او است. منتها حالت قبض و سکون چیزی استثنایی است. البته گاهی در زمانی که حالت بسط دارد، حال قبض می‌آید و یا به‌عکس. مراحل سلوک که می‌گویند همین است. یعنی بدانید حالات مختلف و همه‌ی این چیزها در سلوکتان است. منتها باید بدانید که این وسوسه‌ی شیطان نیست یعنی همیشه آن اتصال خودتان و ارتباط دل را با خداوند فراموش نکنید. اگر این ارتباط را داشته باشید، تمام این حالات مختلفی که برایتان پیش می‌آید، در مسیر سلوک است. مثل آزمایشگاهی که چیزهای مختلفی را آنجا آزمایش می‌کنند تا از آن تجربه بگیرید. اما خدای نکرده در این موقعیت، وسوسه‌ی نفس اسیرتان نکند. گاهی حتی ممکن است نسبت به همه چیز تردید پیدا کنید. اصل ارتباط خود را حفظ کنید. مولوی می‌گوید:

صد هزاران بار بپریدم امید از که؟ از شمس، این زمن باور کنید

این از مراحل سلوک است. مثل اینکه به یک دستگیره‌ای، میله‌ای دست بزنید که همیشه محکم است، یک‌مرتبه که دست بزنید، لیز بخورید و بیفتید. نسبت به دستگیره تردید پیدا نکنید، نسبت به خودتان تردید کنید. نگاه کنید ممکن است دستتان چرب باشد یا آنجا چرب بشود، لیز بخورید. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه ۱۳۹۱/۳/۲۰، جلسه خواهران ایمانی)

در مورد شعرای عارف یا عرفای شاعر، سعدی نسبت به حافظ چندان شهرتی در عموم ندارد و حال آنکه *دیوان حافظ* را از قدیم همه‌ی طبقات مردم شب‌ها می‌خواندند. حافظ مسیر خودش را به‌صورت مناظر و جنبه‌های تجسمی که ماها و همه‌ی مردم عادی هم به آن توجه دارند، طی می‌کند و همه‌ی چیزها را به آن صورت می‌بیند. حافظ در این خطه نیست و فکر خودش را می‌کند. بهترین تفسیری که در مورد حافظ شده، از مرحوم محمدعلی بامداد است که چهل سال پیش کتابی نوشته و من خواندم. او می‌گوید حافظ هم مثل همه‌ی مردم عادی و شعرای دیگر یک دورانی داشت که جوانی و لابلالی‌گری می‌کرد و بعد در خطه‌ی عرفان افتاد. برای آن دوران هم یک اشعاری گفته ولی چون خودش اشعارش را جمع نمی‌کرده، اینها را هم جمع نکرده، مانده، بعضی از اینها را هم جمع کردند ولی سعدی از اوّل خودش همه‌ی آثاری را که از او هست، جمع و در آنها دقت کرده است. بنابراین حافظ قصد اینکه به مردم یک چیزی بگوید نداشته و فقط

<p>بند دوم از بیانی سه‌شنبه ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۴۳۳ قمری اول فروردین ۱۳۹۱ شمسی</p>	<p>دستورالعمل و برنامه‌ی کاری که پیغمبر عظیم‌الشان ما را از صورت ظاهر یک فرد عادی به بالاترین موهبت و مقام رسانید در واقع، قرآن کریم است که حاوی دستوراتی است که خداوند به بندگان خود داده است. بنابراین قرآن را با دقت بخوانید. قرآن برای سر قبر و یا مرده‌ها نیست. قرآن برای زنده‌ها و آینده‌ی زندگی بشر است. منتها قرآن که می‌خوانید با دقت و توجه در معنای آن بخوانید تا از هر کلمه و هر جمله‌ی آن نتیجه‌ای عاید فکر شما بشود و برنامه‌ی زندگانی قرار دهید.</p>	<p>پیغمبر ۱۲۱ یادآوری قسمتی از بیانی‌های حضرت آقایی حاج‌دکتر نورعلی تابنده (محبوب‌علی‌شاه)</p>
--	---	--

می‌خواسته حالات خودش را بیان کند، این است که قهراً کنجکاو می‌گردد، بیشتر او را مشهور کرده است. البته برای انسان خواندن اشعار حافظ هم برای مشغول شدن و هم برای اینکه یک منظره‌هایی از مقامات بعدی که انسان ببیند، حالا چه خودش به این مقامات برسد و چه نرسد، می‌خواهد ببیند؛ به این اندازه فایده دارد ولی سعدی چیز دیگری است. آقایان مخالفین، عرفا را، به‌خصوص اینها را خیلی لعن و نفرین می‌کنند، حال آنکه حافظ اول حافظ قرآن بوده و می‌گوید: «قرآن ز بر بخوانی با چهارده روایت».

شعرایی که ما در دوره‌های اخیر می‌بینیم، اهل عرفان نبودند و اصلاً بویی از عرفان نبرده بودند. به این جهت بر اینها انتقاد می‌کنند و مثلاً در همین *مفاتیح الجنان* می‌گویند: شعر نباید بخوانید. حتی یکی می‌پرسد اگر شعری در مدح ائمه باشد، نخوانیم؟ می‌گوید: بهتر این است که خوانده نشود. ولی شعرا بهترین تأثیرگذاران در افکار مردم هستند. برای اینکه نظم، خودش موجب می‌شود که مطلب در فکر تأثیر کند... منظور اینکه شاعر و شعر اثر خیلی عمده‌ای دارد و این است که عرفان هم شعر را به‌استخدام درآورده است. اینها تمام حالات روحی خودش را نشان می‌دهد و خصوصیت عرفا هم این بوده و هست که با جنگ‌های خارجی، یعنی جنگ خارج از نفس مخالفند، اهل صلحند، به‌قولی صلح کل ولی به‌عکس به این جنگ درون یعنی جنگ نفس و عقل توجه می‌کنند.

مثلاً خیام ریاضی‌دان و منجم بود، اشعاری هم که گفته به این خاطر است. شاعر نیست ولی اشعاری که گفته چون بعضی از آنها جنبه‌ی عرفانی هم دارد، عده‌ای می‌گویند خیام اهل عرفان بوده. عرفان مثل آب حیات است که در همه‌ی جانداران و همه‌ی اینهایی که حیات دارند، وجود دارد. این منظم بودن کلمات خیلی مؤثر است در تأثیر به دیگران و در تأثیر انسان به خودش. حتی قرآن را هم گفته‌اند با صدای خوب بخوانید... مثلاً حضرت سجاد آنقدر در قرآن خوش‌آواز بودند که کنار پنجره‌ای می‌نشستند و صبح‌ها قرآن می‌خواندند، عابری که رد می‌شدند، آنجا می‌ایستادند و گوش می‌دادند... در مورد فرمایش پیغمبر هم آنها می‌گفتند شاعر است و ساحر. برای اینکه می‌دیدند که حرف‌های عجیب و غریب نمی‌زند. حرف‌های ظاهراً منطقی می‌زند ولی اثر دارد. شعرا هم این اثر را دارند. برای ما این ارزش را دارند که هم در خودشان این نظم فکری وجود دارد و هم در اشعارشان و به ما هم تلقین می‌کنند... به این جهت خواندن این اشعار در مجالس هم به‌قول بعضی‌ها یادگاری از سماع است که در قدیم می‌کردند ولی غیر از آن، تأثیری است که در اذهان شنونده دارد. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه ۱۳۹۱/۳/۲۷، جلسه خواهران ایمانی)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نور علی تاننده (محبوب‌علی‌شاه) شامل جزوات گفتارهای عرفانی / شرح رساله شریفه‌ی پند صلح / شرح فرمایشات حضرت سجاد (ع) / شرح رساله حقوق / شرح فرمایشات حضرت صادق (ع) / تفسیر مصباح‌الشریعه و مفتاح‌التحقیق / جزوات موضوعی (استاد، خانواده، حقوق مالی و غیره، رفع شبهات بازنه‌ی بی‌ایمان) / مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها) / مجموعه دستورالعمل با و بی‌ایمان / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جهت عاشر و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید.